

دو قرن جنبش عدالت‌جویانه زنان پشتوانه پایداری روز جهانی زن

سیما راستین

امسال (۲۰۱۱) ۸ مارس، روز جهانی زن، ۱۰۰ ساله می‌شود. بنیان‌گذاری نمادی به نام ۸ مارس حاصل مبارزات یک سده بود. بنابر این می‌توان گفت اکنون این روز پشتوانه‌ای از دو سده تجربیات مبارزاتی جنبشهای زنان جهان برای آزادی و عدالت را بر دوش می‌کشد. جنبش زنان در طول این دو سده راه‌های گوناگونی در پهنه نظری و در رودررویی‌های سیاسی-اجتماعی جستجو کرده و بسیاری از آنها را در عمل آزموده است.

تاریخ این جنبش از سویی مملو از اتحادها و همبستگی‌های بزرگ و از سوی دیگر انشعاب‌های تأمل برانگیز است. در کنار شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های مقطعی، دستاوردهای نیروبخشی نیز وجود داشته، دستاوردهایی که گرچه در همه عرصه‌ها همگون توزیع نشده‌اند، اما افسانه حقارت و زیردست بودن زنان را به عنوان یک ایدئولوژی دیرینه و سخت‌جان بی‌اعتبار کرده‌اند.

۱۰۰ سالگی ۸ مارس هنگامی فرامی‌رسد که در بخشی از جهان صعود زنان به عالی‌ترین مقامات اداری-سیاسی امکان‌پذیر شده و در بخش‌های دیگر همچنان تبعیض و ستم بر زنان در عریان‌ترین اشکال خود جریان دارد. در این میان نسلی پا به جهان گذاشته است که تبعیض جنسیتی را به عنوان واقعیت بارز اجتماعی و قانونی لمس نکرده و پدیده‌ای به نام روز جهانی زن را با فاصله و گاه حتی اکراه نظاره می‌کند.

اما در گوشه‌هایی از جهان که تبعیض جنسیتی در فرهنگ، هنجارهای رایج در جامعه و سیاست رسمی دولتی تنیده شده، حتی یادآوری سمبولیک روز جهانی زن، رهایی‌جویی و اعتراض به تبعیض را به نمایش می‌گذارد. هر سال در روز جهانی زن، زنان طرفدار برابری حقوقی و اجتماعی جنسیتی در برخی از این کشورها، برای گسترش همبستگی در مقابله با تبعیض بر زنان و یادآوری وضعیت ناعادلانه و غیر انسانی زنان، به مخاطرات جدی امنیتی تن می‌دهند.

واقعیت این است که علی‌رغم تفاوت‌های شگرف در میزان آزادی‌های فردی و حقوق برابر اجتماعی، هنوز مسئله رهایی جنسیتی از عزمگاه‌های متفاوت برای زنان جهان موضوعیت دارد، چه برای زنان ساکن در کشورهای پیشرفته و ثروتمند اروپای غربی و امریکای شمالی - که همچنان با نابرابری‌های مبتنی بر

تفاوت‌های جنسیتی در بازارکار، در قدرت سیاسی و اشکال پیچیده‌تری از خشونت در جامعه و خانواده دست به گریبان‌اند^۲ و چه برای زنانی که با اشکال عریانی از تبعیض‌های ساختاری و فرهنگی روبرو هستند.

از اینرو پرسشی در این متن شکل می‌گیرد که: آیا معادل قرار دادن ۸ مارس با سنتی بی‌محتوا شده و آیینی یکروزه تمامی قدرت تأثیر این نماد را بیان می‌کند؟
آیا درخواست لغو روز جهانی زن به نفع جنبش زنان است، آن هم به این بهانه که این روز نمایشی توخالی برای خالی نبودن عریضه از طرف برخی نهادهای دولتی است؟

برای پاسخگویی به این پرسش‌ها ابتدا تاریخچه مختصری از جنبش زنان به عنوان زمینه و پشتوانه شکل‌گیری روز جهانی زن، سپس سرگذشت شکل‌گیری آن و سرانجام اهمیت و دستاوردهای آن را مرور می‌کنیم.

زمینه تاریخی اجتماعی شکل‌گیری روز جهانی زن

جنبش برابری طلب زنان از نظر تاریخ تکامل اجتماعی ثمره انقلاب‌های بورژوازی و به چرخش افتادن شیوه تولید سرمایه‌داری است. نخستین جرعه این جنبش با انقلاب کبیر فرانسه درخشید. در هنگامه پیروزی انقلاب کبیر فرانسه و انتشار "اعلامیه حقوق بشر و شهروند" (۱۷۸۹)، المپ دو گوش (Olympe de Gouges) نماینده یکی از انجمن‌های زنان، که از چندی پیش در برخی از شهرهای فرانسه شکل گرفته بودند، این اعلامیه را به عنوان اعلامیه حقوق مردان به نقد کشید. او درمقابل، اعلامیه ۱۷ ماده‌ای مبتنی بر حقوق زنان را به کنوانسیون ملی ارائه داد. مضمون مطالبات ۱۷ ماده‌ای زنان بر محور برابری خواهی حقوقی با مردان استوار بود. در بخشی از این بیانیه جمله تکان‌دهنده‌ای نوشته شده بود: وقتی که زن حق بالا رفتن از طناب دار را دارد، بایستی حق بالا رفتن از تریبون را نیز داشته باشد.

المپ دو گوش و یارانش بر این باور بودند که ادعاهای انقلاب در مورد آزادی و برابری ذاتی انسانها، حقیقتی همگانی دارند و بی‌تردید دربرگیرنده حقوق برابر و لغو تبعیض بر زنان نیز می‌شوند. اما سرکردگان انقلاب در دوره ترور ژاکوبینی حرکت زنان را تحقیر کردند، المپ دو گوش و مادام رولاند را به اتهام ارتباط با ژیروندین‌ها به مرگ محکوم کردند. آنان همچنان ورود زنان را به کنوانسیون ملی ممنوع و سپس تمامی انجمنهای زنان منحل اعلام کردند.

فشرده نظری مطالبات زنان در این دوره را مری ولستون کرافت (Mary Wollstonecraft)، نویسنده و فیلسوف بریتانیایی، که قویا از مبارزات زنان فرانسوی در متن انقلاب کبیر فرانسه متأثر شده بود، در سال

۱۷۹۲ در کتاب "در دفاع از حقوق زنان" به نگارش در آورده است. سخن نغزی از او که امروز همچنان شنیدنی است و به آینده نیز راه خواهد یافت، چنین است:

«مهمترین نکته یک هدف والا، رسیدن به مقام یک موجود انسانی مستقل از جنسیت است... کار حقیر، زنان را به موجوداتی حقیر تنزل داده است، برای زنان و مردان بایستی حقیقت یگانه‌ای وجود داشته باشد.» [۱]

جنبش زنان در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۳۲ در آغاز متأثر از جنبش ضد برده‌داری برانگیخته شد. این زنان بر هم‌پیوندی میان بی‌حقوقی خودشان با وضعیت بردگان، تکیه کرده و در مبارزه خود حقوق مشترکی برای زنان (بردگان خانگی) و بردگان درخواست می‌کردند.

به موازات این حرکت، جریان دیگری به گشودن مدارس دخترانه آغازید. زنان مرتبط با این جنبش در فاصله ۱۸۲۰ تا جنگ داخلی (۱۸۶۱-۱۸۶۵) نزدیک به ۲۰۰ مدرسه دخترانه به راه‌انداختند. نقطه اوج جنبش زنان امریکایی با مضمون حق رأی برای زنان در ۲۰ جولای ۱۸۴۸ و انتشار "بیانیه دیدگاه‌ها" [۲] رخ داد. سرآغاز این بیانیه تکیه بر برابری بنیادی، ارج‌گذاری هر دو جنس زن و مرد و حق انسانی هر دو جنس به آزادی و تلاش برای سعادت است. سپس تبعیضات و محرومیت‌های تاریخی زنان توسط استبداد مردانه برشمرده می‌شوند. در پایان خواست اعاده حقوق پایمال شده زنان به عنوان شهروندان ایالات متحده و برخوردار شدن آنها از همه حقوق و مزایای اجتماعی تصریح می‌شود.

بیداری زنان و پا گرفتن جنبش برابری طلب در آلمان با شعار حق رأی برای زنان، همزمان با طنین‌انداز شدن شعار "آزادی، برابری، برادری" در فضای ملت‌هت انقلاب ۱۸۴۸ آغاز شد. حق رأی زنان در هر دو نیمه قرن نوزدهم، به عنوان خواسته مرکزی در غالب جنبش‌های زنان برافراشته بود. خیزش‌های این دوره به ابتکار زنان روشنفکر و بشردوست اقبشار مرفه شکل می‌گرفتند. این زنان مبارزه خود را علیه تبعیض جنسی و محرومیت‌های اجتماعی عموم زنان متمرکز کرده و هدف برابر حقوقی جنسیتی را دنبال می‌کردند. آنان مطالباتی پایه‌ای مانند حق استفاده از آموزش همگانی و حق رأی زنان را برای رسیدن به رهایی برگزیده بودند. این مطالبات پس از دو قرن همچنان در بخش‌هایی از جهان موضوعیت مبارزاتی دارند. ایده سیاسی الهام بخش عموم این جنبش‌ها، از اصل جهانروای برابری ذاتی انسانی و حقوق بشر نشأت می‌گرفت.

جنبش سوسیال دموکراتیک زنان

گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری، که برآمده از رشد گول‌آسای تکنیکی و دگرگونی‌های شگرف اقتصادی بود، ورشکستگی تولید کارگاهی متکی بر کار خانگی را به دنبال آورد. انبوه جمعیت بیکار ناگزیر جذب صنایع تولیدی ماشینی شد. زنان خانواده‌های کارگری نیز برای تأمین هزینه زندگی به کار در کارخانه‌ها روی

آوردند. ساعات طولانی کار، دستمزد اندک، تحقیر و خشونت در محیط کار، شکاف عمیقی در دنیای زنان کارگر از زنان متمکن بورژوازی، که معیشتشان تأمین شده بود و نیازمند کار کردن نبودند، ایجاد می‌کرد. از این رو زنان کارگر کوشش بیشتری برای پیوستن به جنبش‌های کارگری داشتند که علیه استثمار سرمایه‌داری مبارزه می‌کردند.

خط مشی هدایتگر بخش‌هایی از جنبش‌های کارگری از تئوری مارکسیستی درباره سیستم تولیدی سرمایه‌داری الهام می‌گرفت. جنبش زنان کارگر نیز با تکیه بر مبانی تئوری مارکسیستی، مبارزه سیاسی در سنگر طبقاتی خود علیه نظم سرمایه‌داری را به عنوان مهمترین سرپل رهایی زنان برگزیده بود. به این ترتیب یکی از مهمترین اختلاف‌های جنبش زنان لیبرال با جنبش زنان کارگر بر پایه‌ای‌ترین مطالباتشان گره خورده بود.

جنبش زنان لیبرال "حقوق برابر با مردان" را در چارچوب نظام موجود مد نظر داشت. جنبش زنان کارگر اما شعار "رهایی زنان" (Emancipation) و اصل برابر حقوقی همه انسانها را که در گرو از میان برداشتن نظم سرمایه‌داری بود، برای مبارزه برگزیده بود.

عزیمتگاه رهبران نخستین جنبش زنان کارگر نظر کارل مارکس در مورد تفکیک ناپذیری تولید و بازتولید [۳] بود. تفسیر این نظر کارل مارکس توسط جنبش‌های منتسب به نظریه مارکسیستی همواره به برجسته کردن مبارزه سیاسی ضد سرمایه‌داری (به اصطلاح زیر بنایی) و به حاشیه رانده شدن مبارزات معطوف به کسب حقوق جنسیتی و رفع تبعیض‌های مذهبی و قومی و فرهنگی (به اصطلاح روبنایی) منجر شده است. اما در کنگره ۱۸۹۳ انترناسیونال دوم در زوریخ، تفسیر متحولی از نظریه "زیربنا-مدار" شکل گرفت. این کنگره متمرکز شدن مباحث درون حزبی بر سر موضع‌گیری اساسی و تاکتیکی نسبت به مسئله "حق رأی زنان" را با موفقیت تصویب کرد.

در سال ۱۹۰۷ در اولین اجلاس زنان انترناسیونال در اشتوتگارت، نشریه زنان سوسیال‌دموکرات آلمان به نام "برابری" به عنوان یک ارگان بین‌المللی و کلارا زتکین (Clara Zetkin) به عنوان منشی انترناسیونال برگزیده شدند. زتکین یکی از شاخص‌ترین چهره‌های جنبش کارگری زنان، عضو حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و ناشر نشریه زنانه "برابری" بود. کلارا زتکین در ابتدا شعارهای زنان بورژوازی-لیبرال مبتنی بر حق رأی، حق آزادی انتخاب شغل و امنیت شغلی را در چارچوب نظم سرمایه‌داری و اسارت کار، امری بی‌اهمیت ارزیابی می‌کرد و رهایی جنسیت بشری را در گرو آزادی کار از قید سرمایه می‌دانست. او بر این باور بود که زنان فقط در سوسیالیسم به تمامی حقوق خود خواهند رسید. اما پس از مدتی با پذیرش مبارزه زنان برای حق رأی در

باورهای خود تجدید نظر کرد. به ابتکار کلارا زتکین در دومین کنفرانس زنان انترناسیونال دوم در کپنهاگ ۱۹۱۰، برای یک اکسیون سالانه بین‌المللی به عنوان "روز جهانی زن" تصمیم‌گیری شد.

البته از اواخر دهه ۱۹۶۰ تئوری‌های فمینیستی مارکسیستی متحول شده و از سوی برخی از جریان‌های فمینیستی به عنوان پایه تئوریک پذیرفته شدند. [۴] برای نمونه گروه‌بندی موسوم به "زنان سوسیالیست" به وجود یک سیستم سرکوبگر مردسالار در کنار سیستم سرمایه‌داری باور دارند و مبارزه با آن در چارچوب نظم سرمایه‌داری ضروری و ممکن می‌دانند. آنان زنان مارکسیست را به تقلیل‌گرایی جنسیتی متهم می‌کنند. زنان مارکسیست در مقابل می‌گویند که از یک مفهوم ذات‌باور "زن" حرکت نمی‌کنند و منافع متفاوت و گاه متضاد زنان در سیستم‌های سلسله‌مراتب طبقاتی را در نظر می‌گیرند. آنان از این رو پیوند تنگاتنگ جنبش فمینیستی با جنبش کارگری علیه نظم سرمایه‌داری برای از بین بردن بنیادی همه اشکال تبعیض و تحقیر جاری در جامعه بشری را ضروری می‌دانند.

از مباحثات میان این دو دیدگاه، گاه به عنوان تقابل تئوری‌های دوسیستمی (dual-system-theories) و تئوری تک‌سیستمی (one-system-theory) نام می‌برند.

در جستجوی هویت زنانه

حرکت جنبش زنان در فاصله دو جنگ جهانی بی‌هیا و فارغ از التهابات اجتماعی تکان‌دهنده جریان یافت. از تحولات چشمگیر این دوره می‌توان کسب حق رأی و آزادی اشتغال زنان در اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و کسب حق رأی زنان در آمریکا در سال ۱۹۱۸ نام برد.

جنبش نوین زنان متأثر از تئوری‌های فمینیستی، پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد. مشخصه‌های این جنبش، نخست باور به دو سیستم موازی مشترک‌المنافع سرمایه‌داری-مردسالاری و ایقان به اهمیت مبارزه برابری خواهانه زنان در چارچوب نظم موجود بود. مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک در چارچوب نظم سرمایه‌داری بنا بر تاثیر متقابل زیربنا و روبنا، تولید و بازتولید، امکانات سرمایه‌داری را در سرکوب‌خشن و بی‌حد و حصر محدود کرده و سیستم را ناگزیر به پذیرش برخی اصلاحات می‌کند.

در این دوره دو اثر دوران‌ساز "جنس دوم" نوشته سیمون دو بوآر و "رمز و راز زنانه" (The Feminine Mystique) از بتی فریدان طلایه دار جنبش نوین فمینیستی شدند.

عزیمتگاه نظری سیمون دو بوآر انکار افسانه جنسیت طبیعی است که بر مبنای آن فرودستی و بی‌حقوقی زنان در طول تاریخ توجیه شده است. او در مقابل، تز جنسیت اجتماعی-فرهنگی خود را ارائه داد که نگرش

غالب بر پرشش جنسیت را متحول کرد. ایده هدایتگر در کتاب "جنس دوم" بررسی نقش فرهنگ مسلط (که همواره بر منافع نیروهای اقتصادی مسلط در جامعه انطباق دارد) در شکل دادن جنسیت فرودست زنانه و جنسیت فرادست مردانه است. سیمون دوبوآر تصویرهای قالبی موجود در فرهنگهای انسانی را که ضعف، وابستگی و فقدان تعالی جویی در سرشت زنان را تلقین می کنند، در پیوند با سلسله مراتب مناسبات اقتصادی و جنسیتی حاکم و با هدف تثبیت و تداوم آنها می بیند. از اینرو او بر اهمیت شکل گیری هویت فردبنیاد زنانه برای رهایی زنان از فرودستی (جنس "دوم" بودن) تأکید می کند.

سیمون دوبوآر در این کتاب نظری را نمایندگی می کند که کسب آزادی و برخورداری از حقوق انسانی برابر در جامعه را به عنوان پیش شرطی مهم، برای فراهم آوردن رهایی و پیریزی هویت مستقل زنان ضروری می داند. حوالی سالهای ۱۹۷۰ سیمون دوبوآر در برخی از گزاره های خود در کتاب جنس دوم از جمله تقدم مبارزه طبقاتی بر مبارزه فمینیستی، تجدید نظر کرد. او در یکی از مقالات خود به نام "من خود را فمینیست می دانم" نوشت که مبارزه برای مطالبات زنان در چارچوب وضعیت موجود و مبارزه ضد سرمایه داری تکمیل کننده یکدیگر هستند و بایستی به موازات هم پیش برده شوند.

اهمیت هویت مستقل زنانه از چشم انداز دیگری توسط بتی فریدان در کتاب "رمز و راز زنانه" بررسی شده است. او نظریه خود را زیر عنوان "مسئله بی نام" بر پایه جمع بندی مصاحبه های بیشماری که با زنان خانه دار امریکایی نسبتاً مرفه در ۱۹۶۰ انجام شده است، ارائه کرد. زنان در این مصاحبه ها مطرح کرده اند، که فاقد یک هویت فردی و مستقل از همسر و کودکانشان هستند، خود را تهی احساس کرده و سعادتمند نیستند. این زنان از پیشرفت های شگرف اجتماعی عصر، فقط از طریق موضوعاتی مطلع می شدند که مجله های زنانه درباره مسائلی که در چار دیواری خانه رخ می داد، می نوشتند.

بتی فریدان راه حل مسئله فقدان هویت مستقل را در کسب هویت فردبنیاد زنان جستجو می کند، هویتی که مستقل از همسر بودن و مادر بودن نیز معنا داشته باشد. او از این رو مطالبات جنبش زنان عصر را نه برگرفته از زندگی و نیازهای واقعی زنان، بلکه الگو برداری از موقعیت مردان آزاد در جامعه تعریف می کند. فریدان مطرح می کند که آزادی خواهی و تعالی جویی زنان نه با انگیزه برگرفتن قالب های مردانه، بلکه برای کسب موقعیت والا و ارجمند انسانی است. او رهایی از جنون زنانگی و بارور کردن استعداد های زنان را بوسیله کسب هویت اجتماعی و از طریق فعالیت های خلاقانه امکان پذیر می داند.

نظریه سیمون دوبوآر مبتنی بر هویت یابی جنسیتی انسانها براساس فرهنگ و هنجارهای غالب در جوامع انسانی، تمامی کلیشه های کلاسیک "جنسیت طبیعی و ابدی" را برهم زد. غلبه ساختبندگرای جنسیتی بر جنبش زنان اروپایی، باور بر دوجهی بودن جنسیت انسانی را در پی داشت؛ جنسیت طبیعی (SEX)، جنسیت

اجتماعی (gender). بر این مبنا شکل‌گیری جنسیت اجتماعی وابسته و ناشی از جنسیت طبیعی نیست، بلکه متأثر و برخاسته از فرآیندهای اجتماعی و چگونگی تأثیر گذاری آنها بر افراد مختلف انسانی است.

از این پس مطالعه ادبیات دیگری در کنار جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی و معضل استثمار و ارزش اضافی در جامعه سرمایه‌داری، مورد توجه قرار گرفت. توجه به مطالعات مردم‌شناسانه درباره فرهنگ جنسیتی اقوامی که بافت طبیعی اجتماعی و رفتاری خود را حفظ کرده‌اند، نقش آموزش و تربیت در شکل‌گیری شخصیت زنانه و مردانه، روانشناسی تکامل، چشم‌اندازهای نوینی را در برابر جنبشهای زنان در اروپا و آمریکای شمالی گشودند. تعمیق این مباحث به شکل‌گیری ایده صف مستقل زنان برای رشد آگاهی زنانه شد.

محصول این تحولات فکری عبارت بودند از ایجاد تشکلهای زنانه، مجامع فکری و سیاسی زنانه و برگزاری روز جهانی زن بدون حضور و مشارکت مردان.

از این پس بسیاری از تشکلهای زنان مراسم ۸ مارس را به عنوان محلی مناسب برای ارزیابی و سنجش وضعیت زنان در جامعه، طرح ایده‌های نوین، معرفی اشکال نوین سازمانیابی زنان و همچنین تبلیغ و جذب نیروهای تازه از میان توده‌های زنانی که در مباحث تئوریک و سیاسی شرکت نداشتند، منحصر در مجامعی زنانه برگزار می‌کردند.

از دهه ۱۹۹۰ مباحثه درباره تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی زنان نخست در کشورهای مهاجرنشین/پذیر کانادا و آمریکا آغاز شد. در این زمینه دو جریان فکری اجتماعی نقش مؤثری ایفا کردند. نخست زنان متعلق به جنبش‌های اقلیت‌ها که مطرح می‌کردند که بخش زیادی از مفاهیمی که پژوهشگران فمینیست برای تحلیل مناسبات جنسیتی ابداع کرده‌اند، هیچ‌گونه خویشاوندی با وضعیت ویژه آنان ندارند. این زنان نمایان کردن و به رسمیت شناختن هویت فرهنگی و مسائل ویژه اجتماعی‌شان را طلب می‌کردند. جریان دوم تئوریسین‌های ساختارشکن فمینیست بودند که هر گونه‌ای از سیاست را که دارای هویتی بنیادجویانه باشد، با این استدلال که ناگزیر به "حذف کردن‌ها" و "تبعیض‌هایی" منجر خواهد شد، مردود می‌دانستند.

از این رو انشعاب‌های دیگری در جنبش عمومی رخ داد. از سویی جنبش "فمینیسم سیاه" با آرمان مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی و مناسبات طبقاتی که با نژادپرستی درهم تنیده بودند، شکل گرفت. از سوی دیگر زنان همجنسگرا با این استدلال که فعالیت‌های سیاسی تئوریک جنبش زنان به هیچ‌وجه مسائل و مطالبات آنها را منعکس نمی‌کند، صف خود را جدا کردند.

جنبش زنان از این مقطع منطقی به گروهها و شبکه‌های متعدد و متنوعی که بیانگر خواسته و منافع متفاوت زنان هستند، تقسیم شد. این تنوع در کشورهایی که مسائل زنان را با ویژگی‌های فرهنگی و جغرافیایی خود ترکیب کرده‌اند، ابعاد گسترده و چشمگیری یافته است. در مرکز این تنوع اما اصل جهانشمول برابری همه انسانها مستقل از جنسیت، نژاد و مذهب به عنوان عظیم‌تگاه حرکت و تشکلیابی زنان جهان علیه تبعیض جنسیتی، معنا دارد.

مشی اصلی همترازگری جنسیت اجتماعی

خط مشی اصلی همترازگری جنسیت اجتماعی (Gender Mainstreaming) در دهه ۱۹۷۰ از جمع‌بندی نوشته‌هایی انتقادی درباره مسائل زنان در چارچوب همکاری‌های مبتنی بر توسعه اجتماعی به وجود آمد. در سومین کنفرانس جهانی زنان ملل متحد در نایروبی در سال ۱۹۸۵ نخستین بار برنامه همترازگری به عنوان جریان محوری معرفی شد. در گزارش پایانی این کنفرانس مطرح شد که زنان بایستی در تعیین هدفها و تحقق بخشیدن به فرآیندهای توسعه مشارکت داشته باشند. بنابراین بایستی امکانات و چارچوب‌هایی پشتیبانی و تقویت شوند که زنان برای واقعیت بخشیدن به ایده‌ها و نگرش‌هایشان لازم دارند. برابر نهادن زنان و مردان در پروسه اصلی توسعه به عنوان هدف این جهت‌گیری در نایروبی فومولبندی شد.

ده سال بعد ۱۸۵ کشور عضو در ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۵ در چهارمین کنفرانس جهانی زنان ملل متحد در پکن قطعنامه‌ای را که در آن همترازگری به مثابه هدف استراتژیک برابرنهی جنسیت‌ها طرح شده بود، امضا کردند. کشورهای امضاکننده متعهد شدند که در چارچوب سیاستهای داخلی خود تصمیم‌گیری کنفرانس زنان در پکن را به اجرا بگذارند.

عظیم‌تگاه مشی همترازگری جنسیت اجتماعی به عنوان جریان اصلی، در مرکز قرار دادن سیاست‌های برابری جنسیتی و تبدیل آن به جریان اصلی اجتماعی است. تأمین شانس‌های برابر اجتماعی بایستی به عنوان پرنسپی همه جانبه به رسمیت شناخته و در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی رعایت شود. شانس‌های برابر بایستی بررسی و برنامه‌ی تحقق آنها اجرا شوند. هدف این سیاست نه فقط بهبود بخشیدن انتزاعی به وضعیت زنان، بلکه تغیر آن چارچوبها و وضعیتی است که موقعیت تبعیض و نابرابری را تولید و حفظ می‌کند.

ویژگی این سیاست - برخلاف جنبش زنان - خصلت از بالا به پایین آن است. یعنی مسئولیت ایجاد تغییرات و پشتیبانی از مشارکت اجتماعی زنان و ایجاد امکانات رشد و دخالتگری زنان بر عهده دولت‌ها و برنامه‌ریزیهای مرکزی با بودجه‌های دولتی قرار گرفته است. در پروژه جنسیت اجتماعی، گسترش همکاری و ایجاد تفاهم میان جنسیت‌های مختلف از طریق آموزش و تعدیل کلیشه‌های جنسیتی دارای اهمیت کلیدی

است. تنها در سایه هماهنگی و ارج متقابل، امکان زندگی متعالی و مسالمت آمیز جنسیت‌های انسانی فراهم می‌شود و نه جنگ قدرت و برتری جویی جنسیتی.

حتی تصویب و اجرای سیاست محوری مشی هم‌ترازگری جنسیت اجتماعی در کشورهای آمریکای شمالی و اروپا به معنای حذف تشکلهای زنان و دفاتر دولتی که حمایت از برابرقوقی زنان را برعهده دارند، نبوده است. سیاست Gender Mainstreaming به ویژه به نقاط ضعف و نارسایی‌های ناشی از تبعیض جنسیتی توجه داشته و راه‌حلهایی مناسب در عرصه‌های تربیتی، فرهنگی و اجتماعی را جستجو می‌کند.

از اینرو هم دولت‌های مدرن اروپای غربی و هم سازمان ملل متحد نه تنها در صدد حذف مناسبت‌هایی مثل ۸ مارس نیستند، بلکه همه ساله با انتخاب موضوعات ویژه مربوط به زنان، گزارش از وضعیت زنان در جامعه و بازار کار و انعکاس آن در افکار عمومی این روز را ارج می‌گذارند. ۸ مارس هر ساله فرصتی به دست می‌دهد تا در مورد راه طی شده و دستاوردهای آن اندیشه شود، بحث شود و موضوعاتی ویژه در رسانه‌ها مطرح شوند.

پویش زنان ایرانی در راه آزادی و برابری

از وضعیت حقوقی و اجتماعی زنان ایرانی قبل از غلبه اسلام بر ایران اطلاعات چندانی در دسترس نیست. از کتابهای تاریخ که توسط تاریخ‌نگاران خارجی جمع‌آوری شدند، برمی‌آید که در دوره کوتاهی دو زن بر ایران سلطنت کرده‌اند. تصاویر ارائه شده از زنان در ادبیات حماسی ایران به ویژه در شاهنامه فردوسی حاکی از استقلال شخصیت و آزادمنشی زنان آن دوره است. این کتاب مملو از چهره‌های زنانی است چون گردآفرید، زنی پهلوان و دلیر که با سهراب پهلوانی که به قدرت و شجاعت شهرت دارد نبرد می‌کند، تهمینه که شبانه به بالین رستم می‌رود و با او عشق می‌ورزد، رودابه، مظهر خردورزی و صلحجویی، و سودابه، زنی که از روی ناکامی در عشق به دسیسه علیه سیاوش متوسل می‌شود و او را به کام مرگ می‌کشد. همین که این شخصیت‌های افسانه‌ای قوی، صاحب رأی مستقل و آزادمنش هستند، دلالت بر حاکمیت مناسباتی طبیعی‌تر و تا حدی آزاد از ایدئولوژی‌های مبتنی بر ضعف و فرودستی زنان در آن عصر می‌کنند.

وضعیت زنان پس از غلبه اسلام بر ایران نیز بازتاب قابل توجهی در تاریخ و ادبیات فارسی نداشته است. یکی از روشن‌ترین تصاویری که در ادبیات پس از اسلام درباره تلقی جامعه از زنان ارائه شده، شعر "زن خوب و فرمانبر و پارسا" سروده سعدی است. شیخ فاضل در این سروده از زن مطیع و پارسا ستایش می‌کند و توصیه به تنبیه می‌کند اگر سرکشی کند، و باز شدن پایش به کوچه را شایسته مجازات قتل می‌داند.

«شواهد موجود از موقعیت زنان تا اوایل قرن بیستم حاکی از فرودستی و وابستگی مشقت‌بار زنان ایرانی است. فقط ۳ در صد زنان ایرانی تا سال ۱۳۰۴ باسواد بودند. جداسازی جنسیتی نه تنها در محدوده

خصوصی، بلکه حتی در خیابانها و مکانهای عمومی برقرار بود. چند همسری مردان، حق انحصاری طلاق برای مردان، ازدواج کودکان به عنوان هنجارهایی رایج در جامعه نهادینه شده بود.» [۵]

• زنان در انقلاب مشروطیت

نخستین جرقه‌های آزادیخواهی و مشارکت‌طلبی زنان ایرانی در انقلاب مشروطه زده شد. خصلت ضد استبدادی و استقلال‌طلبانه انقلاب که ائتلافی از نیروهای مذهبی و روشنفکران سکولار را برانگیخته بود، زمینه مناسبی برای مشارکت سیاسی زنان را فراهم آورد. این مشارکت در ابتدا از زاویه حمایت از موعظه‌ها و فتوای علمای مشروطه‌خواه در مخالفت با دخالت بیگانگان در امور کشور و سپس خصلتی ملی و استقلال‌طلبانه به خود گرفت.

بخشی از زنان علاوه بر حمایت از خواسته‌های اصلاح طلبانه عمومی با ایجاد انجمن‌های مخفی زنان به فعالیت سیاسی که گاه در اشکال مسلحانه بروز می‌کرد، به جنبش مشروطه‌خواهی پیوسته بودند. در میان زنان مشروطه‌خواه تنها عده معدودی از زنان روشنفکر طرفدار حقوق ویژه زنان بودند. این زنان پس از فروکش کردن جنبش مردمی به مبارزه ادامه داده و جنبش حقوقی زنان ایران را پایه‌ریزی کردند.

الیز ساناساریان، مبدأ جنبش حقوق زنان را انتشار اولین گاهنامه زنان در آغاز ۱۲۸۹ و افول این حرکت مشخص را انحلال آخرین سازمان زنان ۱۳۱۱ می‌داند. [۶] جنبش زنان در این دوره فعالیت‌های خود را از طریق انتشار نشریات زنانه، تأسیس سازمان‌های زنان و گشایش مدارس دخترانه شکل می‌داد.

ساناساریان با استناد به متنی در مجله "جمعیت نسوان وطن‌خواه" شماره ۴ تیر ماه ۱۳۰۸ مطرح می‌کند که بر جنبش زنان ایرانی در این دوره این باور غلبه داشت که سوادآموزی و تحصیل دانش مسیر اصلی برای دستیابی به آزادی زنان است و توده زنان با تکیه بر دانش، توان غلبه بر باورهای خرافی و سنتهایی که فرودستی آنان را تداوم می‌بخشد، خواهند داشت. [۷]

ژانت آفاری می‌نویسد: «بعضی زنان رفته رفته شروع به انتقاد از فرهنگ مردسالاری کردند و به بحث درباره موضوعهایی مانند حجاب، چند همسری و حق طلاق پرداخت. تاج‌السلطنه آشکارا از ازدواج اجباری‌اش در سیزده‌سالگی،... و سقط جنین مخفیانه خودش نوشت. خاطرات تاج‌السلطنه تنها مدرک فمینیستی بازمانده از آن دوره نیست. در سال ۱۹۰۹ مجموعه مقاله‌های جالب توجهی به نام "لایحه خانم دانشمند" در نشریه سوسیال دموکرات ایران نو چاپ شد. او در این مقالات به اهمیت تحصیل زنان، مخالفت با چند همسری، رابطه برابر و مبتنی بر عشق و اعتماد میان زن و مرد می‌پرداخت.» [۸]

در برخی از تشکل‌های زنانه به اهمیت حق رأی زنان نیز اشاره می‌شد، اما این مسئله در مقیاس عمومی جنبش زنان این عصر، در حاشیه قرار داشت. بسیاری از روزنامه‌نگاران، شاعران و حتی بعضی از نمایندگان مجلس، در دوره مشروطه از حقوق زنان دفاع کردند. [۹] طنز اجتماعی دهخدا، حمایت علنی وکیل‌الرعا (نماینده همدان در مجلس) از حق رأی زنان در مجلس، شعرهای ایرج‌میرزا، لاهوتی و عشقی نقش بسزایی در مطرح کردن مسئله رهایی زنان در این دوره داشت. پیشروان جنبش زنان در آمریکا نیز تلقی مشابهی از جنبش زنان در طرح خواسته‌های اجتماعی مثل سوادآموزی و شرکت در مبارزات استقلال طلبانه و ضد برده‌داری داشتند.

• جنبش زنان ایرانی پس از جنبش مشروطه‌خواهی

جنبش نوپای زنان پس از روی کار آمدن رضا شاه پهلوی ۱۲۹۹ تدریجاً فروکش کرد. زمینه‌های این امر از سویی به دلیل رفرم دولت در زمینه قوانین ازدواج و طلاق، گسترش امکانات آموزشی برای زنان و لغو حجاب بود. بسیاری از فعالان جنبش زنان مطالبات خود را در اقدامات دولتی متجلی می‌دیدند و این رو نیروی خود را برای حمایت از طرح‌های دولتی به جریان انداختند. بخش دیگری که ناپیگیری و سطحی بودن اقدامات دولتی را در اصلاحات مربوط به وضعیت زنان مشاهده می‌کردند و تمایل به ادامه فعالیت خود در چارچوب صف مستقل زنان داشتند، از سوی دولت منحل اعلام شدند. آخرین بازمانده تشکل‌های زنان، "جمعیت نسوان وطنخواه" بود که در سال ۱۳۱۱ منحل اعلام شد و تا پایان سلطنت رضاشاه، بر پا نخواست.

در دوره سلطنت محمد رضا شاه پهلوی حرکت مستقل چشمگیری برای کسب حقوق زنان برپا نگشت. البته در این دوره در چارچوب سیاست متمرکز دولتی، اقداماتی به نفع زنان انجام می‌گرفت. در سال ۱۳۴۱ حق رأی زنان در چارچوب اصلاحات ۶ ماده‌ای موسوم به انقلاب سفید تصویب شد. در سال ۱۳۴۶ قانون حمایت از خانواده تصویب شد و در سال ۱۳۵۴ اصلاحاتی به نفع حقوق زنان در آن وارد شد. اصلاحاتی نیز در عرصه قوانین کار معطوف به زنان تصویب شد، از جمله مرخصی زایمان، ایجاد مهد کودک در کارگاه‌هایی که بیش از ۱۰ زن در آن شاغل بودند.

کیفیت اصلاحات قانونی جنسیتی در دوره محمدرضا شاه شباهت زیادی به اصلاحات دوره رضاشاه داشت. این اصلاحات در سطح انجام شده و بیشتر به جنبه نمایش مدرنیسم ایرانی در جهان و به ویژه تأمین الزامات اقتصادی (نیاز بازار به نیروی کار زنان) اهمیت داده می‌شد تا به تعمیق تفکر مدرنیته و تأمین آزادی فردی انسان‌ها مستقل از جنسیت. از اینرو همواره تناقضی در آگاهی و ایقان بخشی از زنان ایرانی که به شیوه عرفی زندگی می‌کردند، وجود داشت. این تناقض و عدم آگاهی بر تبعیض جنسیتی به عنوان نقض آشکار حقوق بشر، زمینه ساز حمایت بی قید و شرط بسیاری از زنان ایرانی از انقلابی شد که هویت ایدئولوژیک آن با نقض حقوق اولیه زنان، پیوندی تنگاتنگ دارد.

• زنان ایران از انقلاب ۱۳۵۷ تا امروز

در جریان پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و سقوط نظام سلطنتی در ایران، سرکردگی انقلاب به دست نیروهای مسلمان و معتقد به نظام ولایت فقیه افتاد. از آن پس جامعه ایران زیر قیمومیت ولایتی قرار گرفت که اصلیت تردیدناپذیر آن مردانه است. زنان در تمام سطوح این نظام حکومتی یا حذف می‌شوند و یا در مرتبه دوم قرار می‌گیرند.

اگر در دیگر نظام‌های حکومتی، حذف زنان از قدرت با خاموشی و از طریق تبعیض گذاریهای اجتماعی در عرصه کسب دانش و شرکت در فعالیتهای اجتماعی انجام می‌گیرد، در نظام ولایت فقیه، صلاحیت جنسیتی و معنوی زنان برای فقاقت، هدایت و قضاوت صراحتاً مردود اعلام می‌شود. جنسیت زنان آغشته به کفر و معصیت تعریف می‌شود و محکوم به پوشانیده شدن است.

اصل خانواده در این سیستم ایدئولوژیک نیز تجلی بارزی از جایگاه تبعیض‌آمیز زنان است. در حالی که زنان قانوناً ملزم به رعایت تک همسری هستند و در صورت تخطی از این قانون به مجازات‌های مرگباری چون سنگسار محکوم می‌شوند، چند همسری برای مردان قانوناً آزاد است.

ویژگی چند همسری در جمهوری اسلامی ایران عبارت از صراحت قانونی دادن به چند همسری مردان در قوانین رسمی مربوط به خانواده در کشور است. گرچه زنان ایرانی در این سالها، روزگار دشوار و پرتنشی را از سر می‌گذرانند و امکان ایجاد تشکلهای مستقل خود را ندارند، اما علاوه بر شرکت در فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی، هیچگاه از تلاش برای رفع تبعیض و کسب حقوق انسانی دست نکشیده‌اند. از نمونه‌های فعالیت‌های زنان ایرانی در سالهای اخیر می‌توان از کمپین یک میلیون امضا و کمپین قانون بی سنگسار نام برد.

سرگذشت ۸ مارس

اکنون ۱۰۰ سال از اولین مجمع رسمی (کنفرانس زنان انترناسیونال دوم، کپنهاگ ۲۷ اوت ۱۹۱۱) می‌گذرد که در آن ایده نام‌گذاری یک روز جهانی برای ارج‌گذاری و همبستگی با زنان و مبارزه آنها علیه تبعیض مطرح شد، بی آنکه روز معینی برای آن در نظر گرفته شود. از آن پس همه ساله بزرگداشتی در اشکال متنوع، با مضامین سیاسی مختلف و با مشارکت متفاوتی از افکار عمومی جهان انجام گرفته است.

روز جهانی زن، در سالهای نخست عمدتاً به عنوان همایشی در چارچوب احزاب سوسیالیست معنا داشت و در تاریخ‌های مختلفی برگزار می‌شد. در سال ۱۹۲۱ در کنفرانس زنان انترناسیونال دوم در مسکو، از شرکت

وسیع و فعال زنان کارگر و زحمتکش محلات فقیر نشین سنت پترزبورگ در اعتصاب بزرگ ۸ مارس ۱۹۱۷ که به انقلاب فوریه منجر شد، قدردانی شد و به این مناسبت ۸ مارس به عنوان روز بزرگداشت جهانی زن برگزیده شد.

اینکه ابتکار و سرآغاز ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن به نام احزاب سوسیالیستی و کمونیستی رقم خورده بود، موجب ناخشنودی در غرب بود. از این رو برخی مبلغان برآن شدند که انگیزه‌های دیگری برای خاستگاه ۸ مارس جستجو کنند. سرانجام در دهه ۱۹۵۰ پس از جنگ جهانی دوم و دوره منسوب به جنگ سرد، موضوعیت ۸ مارس به مراسم یادبودی توسط زنان سوسیالیست در ۸ مارس ۱۹۰۷ در نیویورک نسبت داده شد که در آن از اعتصاب زنان کارگر نساج در نیویورک ۸ مارس ۱۸۵۷ علیه دستمزد نازل و شرایط کاری طاقت‌فرسا تجلیل شده بود. بنا بر این روایت اعتصاب زنان نساج با سرکوب خونین پلیس به عقب رانده شده بود.

در سال ۱۹۸۰ *تما کاپلان* [۱۰]، *للیان کندل و فرانسیس پیک* [۱۱] بر اساس مطالعاتی تاریخی مطرح کردند که قیام زنان نساج در نیویورک ۱۸۵۷ در اصل افسانه‌ای است که در سال ۱۹۵۵ با هدف جدا کردن روز زن از سرگذشت سوسیالیستی‌اش، ابداع شده است. [۱۲] در تکمیل این افسانه به مجمعی واقعی توسط اتحادیه زنان سوسیال دموکرات در ۸ مارس ۱۹۰۸ در نیویورک برای "حق رأی زنان" اشاره شده است. در پرداخت این افسانه حتی به حوادثی مثل اعتصاب زنان پارچه‌باف نیویورک در پایان سال ۱۹۰۹ و آتش سوزی در آن در سال ۱۹۱۱ که به مرگ ۱۴۶ زن دوزنده منجر شد، به عنوان انگیزه‌هایی برای روز زن، رجوع می‌شود.

به هر حال ۸ مارس نیز مثل بسیاری از رویدادها که رسانش پیامی علیه تبعیض را به افکار عمومی دنبال می‌کنند، از کارشکنی‌ها، بازیهای قدرت و رقابت‌های ایدئولوژیک - سیاسی در امان نبوده‌است. برگزاری این روز تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم توسط احزاب سوسیالیستی مرسوم بود. سپس در دیگر کشورها نیز متداول شد. ۸ مارس در دوره تسلط ناسیونال سوسیالیست‌ها در سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ در آلمان لغو و به جای آن رسم برگزاری "روز مادر" به عنوان روزی اعطا شده به زنان متداول گردید. در این دوره برگزاری هرگونه بزرگداشتی به مناسبت ۸ مارس ممنوع اعلام شد. برگزاری مخفیانه ۸ مارس نوعی مقاومت در مقابل سلطه فاشیسم را منعکس می‌کرد.

سال ۱۹۷۵ برای اولین بار ۸ مارس در سازمان ملل متحد جشن گرفته شد. ۱۹۷۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد ۸ مارس را به عنوان روز جهانی زن به رسمیت شناخت.

سال ۲۰۰۳ به مناسبت روز جهانی زن، یونیسف "صندوق کودکان ملل متحد" شعار آموزش بهتر برای دختران را مطرح کرد تا از آنها در برابر استثمار و تبعیض حمایت شود. بسیاری از فراخوان‌ها علیه هرگونه تبعیض بر زنان و کودکان از جمله قطع اندام جنسی زنان، ازدواج کودکان و در مخالفت با پیشداوری و خشونت علیه روش زندگی مبتنی بر همجنس‌گرایی.

سازمان ملل متحد ۸ مارس ۲۰۰۴ را برای "مبارزه با بیماری ایدز در کشورهای آفریقایی و حمایت از زنان مبتلا به این بیماری" اعلام کرد. بنا بر آمار ارائه شده توسط سازمان ملل متحد، در این قاره دو سوم بیماران ایدز را گروه سنی زنان زیر ۲۴ سال، تشکیل می‌دهند.

شعار روز جهانی زن در سال ۲۰۰۶، "افزایش نقش زنان در فرآیند تصمیم‌گیریهای سیاسی" بود.

۸ مارس ۲۰۰۷ موضوع "تعیین مجازات برای خشونت‌ورزی علیه زنان و دختران" را برجسته کرد.

"شانس‌های برابر و تأمین هزینه آن" موضوع انتخابی روز جهانی زن ۲۰۰۸ توسط سازمان ملل متحد بود.

سال ۲۰۰۹ شعار "زنان و مردان متحد شوید و به خشونت علیه زنان و دختران پایان دهید"، موضوع انتخابی روز جهانی زن بود. در این سال به ویژه به خشونت در مناطق جنگی اشاره می‌شد.

در سال گذشته (۲۰۱۰) آلیس شوارتسر، فمینیست سرشناس آلمانی، که در سالهای اخیر به چهره‌ای رسانه‌ای بدل شده، در مصاحبه‌ای با روزنامه "فرانکفورتر روندشاو" خواستار لغو رسمی روز جهانی زن، به عنوان مرحمتی مردانه و میراثی از فرهنگ سوسیالیستی شد، فرهنگی که به باور او حتی رهبران بر همسر و زنان هم‌رزم خود تبعیض روا می‌داشتند. [۱۳] یک سال قبل از او ویویان ردینگ، کمیسر اتحادیه اروپا نیز تمایل خود را برای لغو ۸ مارس به عنوان سنتی توخالی و یکروزه بیان داشته و مطرح کرده بود که امر زنان دارای اهمیتی ۳۶۵ روزه است. [۱۴]

برخلاف نظر خانم شوارتسر ماه‌ها قبل از فرا رسیدن روز جهانی ۸ مارس، گروه‌های کاری ورزیده‌ای به تحقیق و جمع‌آوری گزارش و آمار در باره موضوع محوری روز جهانی زن می‌پردازند. پس از ۸ مارس نیز مسئله محوری روز جهانی زن در ارگان‌های مربوط به امور زنان در کشورهایی که به حقوق انسانی و شهروندی زنان ارجح می‌گذارند و همچنین گروه‌های مستقل و غیر دولتی برای برنامه‌ریزیهای اجرایی به بحث گذاشته و رهنمودهای عملی جستجو می‌شوند.

• ۸ مارس روز جهانی زن در ایران

۸ مارس با چند دهه تأخیر به ایران رسید. الیز ساناساریان می‌نویسد که جمعیت پیک سعادت نسوان که در سال ۱۳۰۶ توسط شماری از زنان چپ‌گرا در رشت ایجاد شده بود، همه ساله مراسم ۸ مارس روز جهانی زن را برگزار می‌کرد. [۱۵] این جمعیت که با هدف سوادآموزی و آگاهی در میان زنان تأسیس شده بود، نشریه‌ای به نام "پیک سعادت نسوان" منتشر می‌کرد.

برگزاری ۸ مارس در دوره سلطنت پهلوی رسمیت نداشت. در زمان محمدرضا شاه روز تولد فرح پهلوی به عنوان روز مادر با چاشنی غلیظی از تبلیغات تجارتی برای بزرگداشت مادران تعیین شده بود.

دولت جمهوری اسلامی نیز از ابتدا این روز را به رسمیت نشناخته و بجای آن روز تولد فاطمه زهرا را به عنوان روز زن معرفی کرده است. زنان فعال ایران در بدو انقلاب ۵۷ مراسمی به این مناسبت برگزار کردند، که به دلیل محدودیتهای سیاسی متوقف شد.

در ۸ مارس ۲۰۰۳ (۱۳۸۱) در تهران و سایر شهرهای ایران گردهمایی‌هایی توسط فعالین زن برگزار شد. آنان ضمن مطرح کردن درخواستهای اجتماعی و حقوقی خود، خواستار گنجاندن روز ۸ مارس در تقویم رسمی جمهوری اسلامی ایران، به عنوان روز جهانی زن شدند که طبعاً از جانب حکومت نادیده گرفته شد.

اهمیت ۸ مارس، روز جهانی زن

گرچه ۸ مارس در گذر صدساله خود مدام در معرض تهاجم سیاستها و تمایلاتی بوده، که به گونه‌ای در صدد تعلیق، حذف و یا مسخ آن بوده‌اند، اما تا به امروز به عنوان نماد مبارزه علیه تبعیض جنسی، روز تأکید بر حقوق زنان به معنای حقوق بشر در سراسر جهان به حیات خود ادامه داده است.

نمایندگان و فعالین زن همواره و در سراسر جهان مبارزات خود و سمبل آن ۸ مارس را بر رویدادهای سیاسی عمومی مثل جنگ، فاشیسم و خیزشهای اجتماعی انطباق داده‌اند. از این رو ۸ مارس هیچ‌گاه مفهومی گذرا و یکروزه نداشته است.

مطلع کردن افکار عمومی از وضعیت و دشواریهای اجتماعی-سیاسی ناشی از تبعیض جنسیتی بر زنان، موانعی که در برابر پیشرفت و سعادت آنها قرار دارند، و نیز درباره ابهامات و پرسش‌هایی که در برابر کنشگران و اندیشمندانی که حول مسئله تبعیض جنسیتی فعالیت می‌کنند، خصلت مشترک مراسمی است که به مناسبت این روز در نقاط مختلف جهان برگزار می‌شود.

در پس همایش‌هایی یکروزه که به مسئله فقرزنان، تبعیض جنسیتی در بازار کار و آموزشی و ستمی که به واسطه مناسبات مردسالارانه در خانواده و جامعه بر زنان می‌رود، انبوهی کار متمرکز اجتماعی و فرهنگی نهفته است که مسلماً در طول یک روز حاصل نمی‌شوند. در جریان فعالیت‌هایی که برای برگزاری روز زن انجام می‌گیرد، همبستگی زنان برای اهداف مشترک فشرده‌تر می‌شود و شبکه‌های نوینی برای گسترش فعالیت شکل می‌گیرد. از میزان افراد شرکت کننده در گردهمایی ۸ مارس هم می‌توان به ارزیابی درباره اهمیت مسئله در میان زنان و هم ارزیابی از نیروهای طرفدار رفع تبعیض رسید. روز جهانی زن عرصه رویارویی اجتماعی و علنی کردن مسائل زنان در افکار عمومی است.

علت مخالفت بسیاری از حکومت‌ها با روز جهانی زن نیز از جوششی سرچشمه می‌گیرد که در پس تظاهرات و کنفرانس‌های زنان می‌بینند. کوشش‌هایی پیگیرانه، تئوری‌پردازی، برنامه‌ریزی سیاسی و سازماندهی فعالیت جمعی، و نه نمایشی سطحی در یکروز. اکنون در کشورهای غربی به مناسبت ۸ مارس نه یک مراسم واحد بلکه دهها مراسم بزرگداشت، سخنرانی، سمینارهای مختلف انجام می‌گیرد. ۸ مارس به عنوان یگانه روز جهانی زن، همچنان به عنوان میعادگاهی برای اعتراض به تبعیض جنسیتی و مطالبه برابری، معنای خود را از دست نداده است. زیرا حتی زنان کشورهای پیشرفته صنعتی هنوز فرسنگ‌ها با برابری واقعی و زندگی عاری از تبعیض فاصله دارند.

پانویس‌ها:

[۱] به نقل از

Jutta Menschik, Feminismus, Geschichte, Theorie, Praxis, Pahl-Rugenstein Verlag, 1977, S. 23

[۲]

Elisabeth Cady Stanton (1815-1902), Declaration of Sentiments

الیزابت کیدی استینتون یکی از مؤسسين "کنوانسیون حقوق زنان" بود. ۱۸۴۸ در بیانیه‌ای زنان و مردان را برابر حقوق اعلام کرد و خواستار حق رأی زنان شد. در سال ۱۸۶۹ به اتفاق سوزان آنتونی سازمان حق رأی زنان را تأسیس کرد.

[۳]

Karl Marx, Das Kapital, MEW 23, S.591

[۴]

Maria Pachinger, Sozialistischer und marxistischer Feminismus. Positionsentwicklungen in den letzten 35 Jahren, Arbeitsgruppe Marxismus, Wien, 1. Auflage 2005

[۵] الیز ساناساریان، جنبش حقوق زنان در ایران، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، نشر اختران ۱۳۸۴

[۶] همانجا، ص. ۵۱

[۷] همانجا، ص. ۷۸

[۸] ژانت آفاری، انقلاب مشروطه ایران، ۱۲۸۵-۱۲۹۰، ترجمه رضاضایی، نشر بیستون، ۱۳۷۹، ص. ۲۵۹-۲۶۰

[۹] بنگرید به همانجا، ص. ۲۶۵

[۱۰]

Temma Kala: On the Socialist of international women's Day: Feminist Studies 11, Nr.1, 1985, S.163-171

[۱۱]

Liliane Kandel und Françoise Picq: Le mythe des origines à propos de la journée internationale des femmes. In: La Revue D'En Face 12 (1982), 67-80

[۱۲]

Liliane Kandel und Françoise Picq: Le mythe des origines à propos de la journée internationale des femmes. In: La Revue D'En Face 12 (1982), 67-80

[۱۳]

Alice Schwarzer, "Gönnerhafter Frauentag", Frankfurter Rundschau , 8.März 2010

[۱۴]

Viviane Reding, Rheinische Post, 8. März 2009

[۱۵]

الیز ساناساریان، جنبش حقوق زنان در ایران ، ص. ۶۳